



Irano-Islamic Research in Politics, Vol.3, No3, 1-22.

## Abu Saeed Abul Khair, Asrar al-Tawheed, mysticism, Khorasan school, tolerance and tolerance <sup>1</sup>

Samareh Ashrafi<sup>2</sup>

Malekmohammad Farrokhzad<sup>3</sup>

Rahim Taher<sup>4</sup>

### Abstract

*AbuSaeed AbulKhair is the greatest mystics of Iran. Philanthropy and love for them can be considered as one of the most obvious personality traits, which is connected with love for all beings and in a word, the whole universe. AbuSaid destroys the system of conventional and idiomatic meanings and reaches a new meaning and a new definition, which is the product of his intellectual influence and the Khorasan school. The school of Khorasan has become famous for a kind of tolerance regarding religion and religious matters due to their lack of respect for the appearances of Shariq, Sekar, Shathiyat and blaming. AbuSaid has a special place as a full-fledged representative of the Khorasan school and the influence of the Khorasan school is evident in his thoughts. The main question of the research is what is the role of interpretations in creating the spirit of tolerance in the intellectual school of AbuSa'id and the school of Khorasan and what are its dimensions. In this research, AbuSaeed's attitude towards man, his way of expressing and dealing with different sections of society, followers of different religions and differences, and on the other hand, his interpretive attitude towards the world, have been investigated. The results obtained from this study indicate that Abu Saeed has interpreted the phenomena of the universe, religious texts and Sufi terms in Asrar al-Tawheed, and according to Mashrab and his school of thought, Khorasan mysticism, which focuses on making others happy and drunkenness. It is emphasized that it is kindness and compassion towards humans, creatures and existence.*

**Keywords:** Abu Saeed Abul Khair, Asrar al-Tawheed, mysticism, Khorasan school, tolerance and tolerance

---

<sup>1</sup> . Received: 07/07/2024; Accepted: 15/08/2024; Printed: 24/09/2024

<sup>2</sup> . Department of Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. samareh.ashrafi@gmail.com

<sup>3</sup> . Department of Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. (corresponding Author). mmmfad@yahoo.com

<sup>4</sup> . Department of Persian Language and Literature, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. rahimtaher50@gmail.com



سیاست‌پژوهی اسلامی ایرانی، سال سوم، شماره سوم (پیاپی یازدهم) پاییز ۱۴۰۳، ۱-۲۲.

## تسامح و تساهل در اندیشه و عمل ابوسعید ابوالخیر<sup>۱</sup>

نمره اشرفی<sup>۲</sup>  
ملک محمد فرخزاد<sup>۳</sup>  
رحیم طاهر<sup>۴</sup>  
چکیده

ابوسعید ابوالخیر از بزرگ‌ترین عرفای ایران زمین است. انسان دوستی و عشق به آنها را می‌توان از بارزترین ویژگی‌های شخصیتی دانست که این در پیوند با عشق به همه موجودات و در یک کلام کل کائنات و جهان هستی است. ابوسعید نظام معانی قراردادی و مصطلح را ویران می‌کند و به معنایی جدید و تعریف تازه‌ای می‌رسد که محصول مشرب فکری او و مکتب خراسان است. مکتب خراسان به واسطه لاقیدی‌شان نسبت به ظواهر شریعت، سکر، شطحیات و ملامت‌گری بسیار، به نوعی تسامح و تساهل در باب دین و امور دینی مشهور شده‌اند. ابوسعید به عنوان نماینده تمام‌عیار مکتب خراسان، جایگاه ویژه‌ای دارد و تأثیر مکتب خراسان در افکار و اندیشه‌های وی مشهود است. پرسش اصلی تحقیق آن است که نقش تأویلات (اعم از تأویل آیات، اشعار و پدیده‌های هستی) در ایجاد روحیه تسامح و تساهل در مشرب فکری ابوسعید و مکتب خراسان به چه صورت است و چه ابعادی دارد؟ در این پژوهش سعی شده است نگرش ابوسعید به انسان، نحوه بیان و برخورد وی با اقشار مختلف جامعه، پیروان آیین‌ها و فرقه‌های مختلف و از سوی دیگر نگرش تأویلی او به جهان مورد بررسی قرار گیرد. نتایج به دست آمده از این بررسی، حاکی از آن است که ابوسعید در اسرارالتوحید پدیده‌های عالم هستی، نصوص دینی و اصطلاحات صوفیانه را مورد تأویل قرار داده است و با توجه به مشرب و مکتب فکری او یعنی عرفان خراسان که بر شادی و شادکردن دیگران و سکر تأکید دارد، مهرورزی و شفقت نسبت به انسان، موجودات و هستی است.

**واژگان کلیدی:** ابوسعید ابوالخیر، اسرارالتوحید، عرفان، مکتب خراسان، تساهل و تسامح.

---

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۵/۲۵؛ تاریخ چاپ: ۱۴۰۳/۷/۳  
۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. samareh.ashrafi@gmail.com  
۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. (نویسنده مسئول) mmfzad@yahoo.com  
۴. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. rahimtaher50@gmail.com

## بیان مسئله

تصوف اسلامی-ایرانی غنی‌ترین میراث ادبی و فرهنگی ایران زمین است و به یقین نقش صوفیان بنامی همچون ابوسعید ابوالخیر با کتاب *اسرارالتوحید* در غنی‌سازی این جریان بسیار حائز اهمیت بوده است. یکی از دلایل ماندگاری اثری همچون *اسرارالتوحید*، «بازبودن و تأویل‌پذیری» این کتاب است. پرداختن به مقوله تأویل نصوص اعم از قرآن و حدیث، شعر و پدیده‌های هستی و اصطلاحات و مفاهیم صوفیانه، از جمله رویکردهای عرفانی ابوسعید به تأویل است. او با رویکردی تأویلی و در نظر داشتن مدارای خود، از تعصبات دینی دور بود و همه انسان‌ها را در لوای مذهب عشق و محبت برابر می‌دانست. در نظر ابوسعید، همگان طالب یار هستند: «شیخ ما ابوسعید گفت: روزی مردی ده‌ری در حلقه بلحسن نوری بگذشت او را سخی می‌رفت از حق پاک، و به زبان صوفیان حق گویند، به هر زبانی به نام خوانند که بهشت خواهند و صوفیان او را حق خوانند که ایشان بدون او به هیچ چیز دست نیالیند و با هیچ چیز ننگرند آنکه لفظ ایشان پاک‌تر بود که گویند حق... و نهصد و نود و نه نام است خدای را در قرآن و در تورات و در انجیل و در زیور و نام مهین سبحان است، چون سبحان بگفتی، همه بگفتی و چون سبحان نگفته باشی، هیچ نگفتی» (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ۱/۱، ۲۴۱).

نگاه تأویل‌گونه ابوسعید سبب مدارا در رفتارش می‌شد؛ تا جایی که حتی در برابر گناهکاران نرمش به خرج می‌داد و همین امر سبب جذب عده بی‌شماری از طبقه‌های مختلف اجتماعی به سوی او می‌شد. البته ریشه‌های این تساهل و تسامح را باید در مکتب خراسان (سکر) نیز جست‌وجو کرد. در سده پنجم، یعنی عصر ابوسعید، تمایز آشکاری میان گرایش‌های خراسانی و بغدادی ایجاد شده بود؛ یعنی سکر مقابل صحو. این تمایز در قالب اصطلاحات اجتماعی و فرهنگی در رفتار و کردار و اندیشه‌های متصوفه منعکس شده است. حوزه خراسان راه «ملامت و جوانمردی را پیشه کرده بود که ابوسعید در فراهم کردن مقدمات آن نقش خطیری را ایفا می‌کرد» (گراهام، ۱۳۸۴، ۲۳۶). هرچند دوره ملامتیه در تصوف خراسان در زمان ابوسعید تقریباً رو به پایان بود، «او یکی از نمایندگان این راه و رسم است با شیوه‌ای خاص

خویش که همان روش سکر و سرمستی بایزید بسطامی است» (محمد بن‌منور، ۱۳۷۶، مقدمه: ۹۵). اصول مکتب خراسان آمیخته‌ای از جوانمردی، عیاری، اندیشه‌های ملامتی، تساهل و تسامح و مدارا و سرمستی بود که ابوسعید آن را به‌خوبی با دید تأویلی خویش تلفیق کرد و بدین‌گونه مشرب خاص فکری خود را پایه‌گذاری کرد.

در این پژوهش، نشان خواهیم داد که چگونه ابوسعید با بهره‌گیری از فرایند تأویل، به روحیه تسامح و تساهل عرفانی در قالب زبانی طنزآمیز دست یافته و توانسته به آفرینش تازه‌ای دست یابد. ابوسعید توانسته است از تأویل که مختص به زاهدان بود و در نصوص دینی کاربرد داشت، فراتر برود و تجربه‌های ویژه صوفیانه خویش را با معانی تازه‌ای در قالب تأویل بیان کند. پژوهش حاضر در پی نشان‌دادن روحیه تسامح، طنزهای زبانی و تأویلات در کلام ابوسعید است که او را از دیگر صوفیان متعصب و جزم‌اندیش و زاهدان متکلم به «زبان نار» جدا کرده است. تأویل‌گری او موهبت روحیه سکر و زبان طنز او است. پرسش اصلی تحقیق آن است که نقش تأویلات (اعم از تأویل آیات، اشعار و پدیده‌های هستی) در ایجاد روحیه تسامح و تساهل در مشرب فکری ابوسعید و مکتب خراسان به چه صورت است؟

### چارچوب مفهومی

#### تسامح و تساهل در لغت

واژه‌های تساهل و تسامح در کتاب‌های لغت عربی معمولاً مترادف با یکدیگر به کار برده می‌شوند، اما کلمه تسامح تفاوت ظریفی با واژه تساهل دارد؛ «سمح ریشه تسامح به معنای بخشش و سخاوت، بلندنظری، آزادگی و آزاد منشی است که نوعی جوانمردی در آن نهفته است» (مینوی، ۱۳۷۷، ۱۲۲) و «سهل ریشه تساهل به معنای سهل‌گرفتن، آسان گرفتن، به نرمی رفتار کردن، تحمل کردن، مجاز شمردن، رواداشتن، خودداری، چشم‌پوشی، سعه صدر و تحمل هرگونه عقیده مخالف است» (فرزانه‌فر، ۱۳۸۳، ۱۵۷).

با توجه به معانی لغوی و زبان‌شناختی، چنین به نظر می‌رسد که به‌رغم تفاوت ریشه‌ای، این دو واژه در کاربرد خاص خود در معنای واحدی به کار می‌روند.

معادل تسامح در انگلیسی tolerance و فعل آن tolerate است که از ریشه tolero لاتین به معنای تحمل کردن، اجازه‌دادن و ابقا کردن آمده است (حنایی‌کاشانی، ۱۳۷۶، ۶۱).

تسامح یا (tolerance) پذیرش بزرگوارانه عقاید دیگران، رفتاری مبتنی بر تأیید حق نهادی مطلق دیگران تا به دلخواه خویش بیندیشند و اندیشه خود را بگویند و نیز دفاع از این حق، به‌رغم چگونگی عقاید آنان حتی اگر به نظر ما خطا باشد در حقیقت تسامح با آزادی بیان پیوند دارد و با نادانی و فرایندهای آن می‌ستیزد، به همین دلیل «تسامح تحمل از روی آزادی و اختیار است و از موضع قدرت صورت می‌گیرد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۰، ۲۶۸).

در اصطلاح، تسامح و تساهل، عدم مداخله و ممانعت یا اجازه‌دادن از روی قصد و آگاهی نسبت به اعمال و عقایدی است که مورد پذیرش و پسند شخص نباشد. به تعبیر دیگر، نوعی بردباری است که انسان در برابر عقاید، رفتار و گفتار ناخوشایند دیگری از خود نشان می‌دهد (ژاندرن، ۱۳۷۸، ۱۷).

تساهل و تسامح در یک بیان، آن رفتاری است که صرفاً به تحمل عقاید مخالف قناعت نمی‌شود، بلکه به صاحبان آن عقاید اجازه اظهارنظر نیز می‌دهد. تسامح و مدارا در ادبیات فارسی ما به‌ویژه ادب عرفانی مفهومی اخلاقی و اجتماعی دارد. تساهل نوعی «سیاست‌مداری صبورانه است در حضور چیزی که مکروه یا ناصواب می‌شماریم» (کرنستن، ۱۳۷۶، ۶۳).

«وجود عناصر زیر در تسامح و تساهل ضرورت داد:

الف: وجود اختلاف نظر؛ بنابراین سازگاری جمعیتی هم عقیده، تسامح و تساهل نامیده نمی‌شود.

ب: ناخشنودی و نارضایتی؛ بر اساس این، تسامح و تساهل نه به معنای بی تفاوتی و بی‌انگیزگی است و نه به معنای پذیرش عقیده یا رفتار دیگری.

ج: آگاهی و قصد؛ بنابراین عکس‌العمل نشان‌ندادن نسبت به عقیده و رفتار دیگران به دلیل جهل یا غفلت، تسامح و تساهل نامیده نمی‌شود.

د: قدرت و توانایی؛ بنابراین مدارای عاجزانه و از روی ناچاری، تسامح و تساهل نامیده نمی‌شود.

نقطه مقابل تسامح و تسامح، خشونت است. خشونت در لغت به معنای درشتی، تندى، صلابت، قاطعیت و انعطاف‌ناپذیری است و در اصطلاح، عبارت است از هرگونه اقدام علیه دیگری که ایجاد ترس یا ناراحتی کند یا دست‌کم مطلوب و خوشایند طرف مقابل نباشد. این اقدام می‌تواند شامل اقدام فیزیکی مانند ضرب و جرح و قتل یا اقدام معنوی مانند تهدید و توهین و تحقیر یا حتی ایستادگی کردن و کوتاه‌نیامدن از یک عقیده یا رفتار در برابر دیگری گردد. واژه غلظت نیز معنایی مشابه معنای خشونت دارد» (نیکزاد، ۱۳۸۵).

«قرآن کریم در آیاتی مؤمنان را به داشتن رفتاری تساهل‌آمیز نسبت به پیروان ادیان دیگر حتی کافران فراخوانده است» (اشرفی و فرخزاد، ۱۳۹۸، ۲۴)؛ از جمله: اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (نحل، ۱۲۵).

### اصول عرفانی تسامح و تساهل

عارف سالک، همه پدیده‌های عالم هستی را جلوه‌ای از جلوات حضرت حق و مظهری از اسماء‌الله و انسان را مظهر و مجمع جمیع صفات و آیینه تمام‌نمای جمال حق می‌داند، بنابراین بر همه هستی عشق می‌ورزد و محبت و شفقت و خدمت به خلق را بالاترین عبادت و حاصل و نتیجه عبودیت

می‌داند؛ «عارف و صوفی بر اساس اعتقاد به الطریق الی الله بعد نفوس‌الخلایق، راه‌های رسیدن به خدا را محدود به مشرب و مذهب خاصی نمی‌داند. محیی‌الدین ابن عربی در فصوص‌الحکم می‌گوید: غایات الطریق الی الله سبحانه و الله غایتها، فکلها صراط مستقیم، لکن تعبدنا الله باطریق الموصول الی سعادتنا خاصه و هو ماشرعه لنا. فللاول وسعت رحمته کل شیء فالمال الی السعاد حیث کان العبد و هو الوصول الی الملمئ» (نیکوبخت، ۱۳۸۳، ۲۲۵). یعنی همه راه‌ها به خداوند می‌رسند و همه صراط مستقیم‌اند، اما ما تنها از راهی او را پرستیدیم که ما را به سعادت برساند، همان راهی که خود پیش‌رویمان قرار داد، پس رحمت حق فراگیر و همگانی است و سرانجام همه بندگان هر کجا که باشند، جایی خواهد بود که برایشان خوشایند باشد.

عارف فارغ از تعلقات مذهبی، قومی و طریقتی به نوع انسان عشق می‌ورزد و شفقت بر خلق را بزرگ‌ترین فریضه می‌داند، ابوالحسن خرقانی صوفی نامدار قرن پنجم می‌گوید: «عالم بامداد برخیزد و طلب زیادی علم کند و زاهد طلب زیادتی زهد کند و ابوالحسن در بند آن بود که سروری به دل برادری رساند» (عطارنیشابوری، ۱۳۷۹، ۶۸۳) و هم از اوست که گفته: «حق تعالی مرا فکرت بداد... از آن فکرت به یگانگی او در افتادم و به جایی رسیدم که فکرت، حکمت گردد و راه راست و شفقت بر خلق گردید. بر خلق او کسی مشفق‌تر از خود ندیدم، گفتم کاشکی بدل همه خلق، من بمردمی تا خلق را مرگ نبایستی دید. کاشکی حساب همه خلق با من بکردی تا خلق را به قیامت حساب نبایستی دید. کاشکی عقوبت همه خلق مرا کردی تا ایشان را به دوزخ نبایستی دید» (همان، ۶۷۶).

«در قرون اولیه اسلام که دوران حاکمیت افکار زاهدانه بر حوزه عرفان و تصوّف است، کمتر شاید بیانات صریح در زمینه مدارا و تساهل و صلح‌طلبی هستیم و نیز کمتر رفتارهایی را از بزرگان عرفان در این زمینه سراغ داریم، اما به تدریج با ورود عشق به عرصه عرفان و مخصوصاً با آمدن بزرگانی همچون ابوسعید ابوالخیر و بعدها مولانا مباحثی مانند مدارا و به تبع آن صلح با کل نظام کائنات و هستی در عرفان اسلامی، قوت و شدت گرفت. در عرفان اسلامی مدارا و تساهل یکی از ارکان مهم است که حاصل و نتیجه آن صلح با

هستی است. مدارا مبنای نوع دوستی و آرامش انسان در روابط او با خدا و انسان‌های دیگر قرار می‌گیرد. فهم عمیق این نگاه در متون عرفانی است که انسان را از نسبت دادن کفر و ارتداد به دیگران بازمی‌دارد و یکی از حربه‌های اصلی قشریون و زاهدان ظاهرپرست را در به دار کشیدن دانشمندان از آن بازمی‌ستاید، جهان هرچند آکنده از پدیده‌های متضاد است، اما این اضداد رو به توافر و جدایی ندارند، بلکه در کنار یکدیگر راه وحدت و کمال می‌پویند و اضداد در عین ضدیت نهایتاً با هم هماهنگ می‌شوند تا کمالی را خلق کنند و عرفان و تصوف همواره در این بین بردن این اختلافات، تعارضات، کینه‌ها و دشمنی‌های ظاهری تا دستیابی به صلح در پرتو تسامح و تساهل نقش بسزایی داشته است و این موضوع وقتی بیشتر رخ می‌نماید که پای عشق در مباحث عرفانی به میان بیاید» (مظاهری، ۱۳۹۴، ۴۰-۴۱).

### علت تسامح و تساهل در رفتار و منش عرفا

عزیزالدین نسفی، علت تسامح را بزرگی و عظمت خلقت و کوچکی اندیشه و تفکر انسان در برابر خلقت الهی می‌داند؛ چنان که می‌گوید: «ای درویش! سخن بی‌میل آن است که هیچ قوم باید که عیب یکدیگر نکنند و جمله یکدیگر را معذور دارند، از جهت آنکه این وجود وجودی پر عظمت و پر حکمت است و هیچ کس این وجود را کماهی در نتواند یافت» (نسفی، ۱۳۸۴، ۲۶۷). «و آنگاه خلقت یک مگس را مثال می‌زند که اندیشه انسان در برابر آن موجود کوچک چقدر ناتوان است و هنوز هم نتوانسته تمام ابعاد و حکمت خلقت آن را درک کند و به دلیل همین جهل و ناتوانی است که هرکس به آن اندیشه‌ای که از خود دارد خوشحال است» (مظاهری، ۱۳۹۴، ۴۳): «ای درویش! در خلقت و آفرینش مگس چندان حکمت تعبیه است که اگر حکیمی سال‌ها در حکمت یک مگس فکر کند به تمامیت حکمت‌های وی نتواند رسید... چنین است که هرکس را به قدر مرتبه خود از این وجود چیزی داده‌اند» (نسفی، ۱۳۸۴، ۲۶۷). با این نگرش است که می‌توان گفت تساهل در عرفان و میان عرفا معنا پیدا می‌کند.



«تساهل عرفاً به معنای بی‌بندوباری و عدم تعهد به قوانین شریعت و دین نیست، بلکه از تعصب و سخت‌گیری کورکورانه می‌کاهد تا انسان را با واقعیت‌های دین و جامعه آشنا کند و از این راه به او بفهماند که از هر چیز به اندازه طبیعی و واقعی آن انتظار داشته باش و انسان را از سخت‌گیری‌های متعصبانه دور کند، چنانکه از این سخن فضیل بن عیاض که درباره فرد عالم و اخلاص او در عمل و چگونگی رفتارش با برادران دینی به‌خوبی این واقع‌نگری مشخص می‌شود و اگر کسی به حقیقت معنای آن بفهمد، می‌تواند قضاوت خود درباره دیگران را تعدیل کند و به اهل علم و عمل و برادران دینی خود با نگاه مثبت بنگرد و روابط خود را با دیگران بهبود بخشد و با این عمل خود به خود جامعه به آرامش می‌رسد» (مظاهری، ۱۳۹۴، ۴۶). چنان‌که می‌گوید: «سه چیز مجوید که نیابید، عالمی که علم او به میزان عمل راست بود، مجوید که نیابید و بی‌عمل بمانید و عاملی که اخلاص با عمل او موافق بود، مجوید که نیابید و بی‌عمل بمانید و برادر بی‌عیب مجوید که نیابید و بی‌برادر بمانید» (عطارنیشابوری، ۱۳۷۹، ۹۸).

### تحولات سیاسی و اجتماعی قرن پنجم

«در آستانه قرن پنجم خراسان به‌عنوان کانون اصلی تحولات سیاسی، در نامنی و فقر و پریشانی به سر می‌برد و عدم ثبات سلاطین و امیران، به تضییع هر چه بیشتر حقوق مردم و رواج فرهنگ ریا و چاپلوسی منجر می‌شد، درحالی‌که اغلب اندیشمندان و عالمان رسمی یا بازیچه دست صحنه‌گردانان قدرت و سیاست بودند یا در گوشه عاقبت نشسته و مهر سکوت و تمکین بر لب داشتند، اما ابوسعید ابوالخیر به عنوان عارفی والا و اجتماعی، با تکیه بر رفتار و گفتاری محبت‌آمیز و آمیخته به مدارا و تساهل، با بیانی تأویلی و زیبا در همه اوقات و با قدرت اشراف بر ضمیر و اندیشه دیگران در مسیر مقابله با ریا و ظاهرسازی هدایت و به راه آوردن ستم‌پیشگان و همچنین حمایت از مردم درمانده، واکنش‌های مناسبی از خود نشان می‌داد؛ هرچند حوادثی که در قرن‌های چهارم و پنجم در ایران اتفاق افتاد، تعصبات خشک مذهبی، سخت‌گیری با پیروان مذاهب دیگر مخالفت با فلسفه و گسترش فقر و پریشانی و تزویر و ریا را به ارمغان آورد، این حسن را هم داشت که

عارفان را بیش از پیش در مسیر آشتی با مسائل اجتماعی پیش برد و به موضع‌گیری در برابر نامالایمات اجتماعی سوق داد. توجه عارفان به مشکلات مردم و نابسامانی‌های اجتماعی به نوبه خود بر جاذبه‌های آن افزود و بسیاری از بزرگان علم و سیاست و توده مردم را نسبت به عرفان علاقه‌مند کرد؛ به طوری که تعداد زیادی از آنان آرمان‌های خود را در عرفان یافتند و راه رهایی از بند مشکلات و غم ایام را در آن جستند. گرایش به تجربه‌های عرفانی در خانواده ابوسعید بی‌سابقه نبوده است. پدرش در روزگار خردسالی ابوسعید، با محافل درویشان مهنه مرتبط بوده و ابوسعید را گه‌گاه با خویش به این مجالس می‌برده است. از آنها که در پرورش جانب ذوق و تربیت عرفانی ابوسعید تأثیر آشکار داشته‌اند باید از ابوالقاسم بشر یاسین (متوفی ۳۸۰) از مردم مهنه یاد کرد» (خوشحال دستجردی و نظریانی، ۱۳۸۶، ۴۷-۴۹).

ابوالقاسم بشر یکی از شاگردان عرفان خراسان در این عصر بوده است و در تاریخ شعر عرفانی فارسی مقامی ارجمند دارد؛ «بسیاری از شعرهایی که ابوسعید در طول عمر خویش می‌خوانده، سروده‌های همین ابوالقاسم بشر است. در کنار این بزرگان که او نزد ایشان فقه و کلام و تفسیر خوانده، بعد از ابوالقاسم بشر یاسین، از دو عارف بزرگ قرن، یعنی ابوالعباس قصاب آملی (یکی از نوادر قلمرو عرفان) و ابو عبدالرحمان سلمی (بزرگ‌ترین مورخ میراث صوفیان) تا پایان قرن چهارم باید یاد کرد که ابوسعید از این هر دو مستفید بوده و بر طبق روایات مقامات‌های ابوسعید وی از دست این دو تن خرقة پوشیده است. آشنایی و نخستین دیدار او با ابوالحسن خرقانی در آمل و در خانقاه ابوالعباس قصاب بوده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، ۱۸-۱۹).

«ابوسعید ابوالخیر در چنان محیط خانوادگی به عنوان یکی از شخصیت‌های برجسته عرفان زنده، مثبت و اجتماعی اوایل قرن پنجم است که با خصایص منحصر به فرد خود موجب توسعه و تعمیق عرفان شد. بیشتر خصوصیات اخلاقی ابوسعید، همچون رفتار دوستانه و محبت‌آمیز و توأم با شوخ‌طبعی ذاتی‌اش مقابله با ریاکاری و ظاهرسازی، نفی خویشتن‌خواهی، نفس‌پرستی، آزاداندیشی، تساهل و پرهیز از تعصب از عرفان عاشقانه و مردمی او سرچشمه گرفته است و با ارتباط و تناسب تنگنگی که با حوادث و واقعیت‌های اجتماعی داشته، در مجموع شخصیت قابل احترامی از او ساخته

است. ابوسعید شیوه تربیتی و اصلاح‌گونه و آمیخته به مدارا را آگاهانه و با شناخت کامل از جریان‌ها و ظرفیت‌های مردم روزگار خود برگزیده است» (خوشحال‌دستجردی و نظریانی، ۱۳۸۶، ۴۹). «سامانیان از نیمه قرن چهارم در سراسری انحطاط و سقوط افتاده بودند و با فشارهای آل‌بویه بر ناحیه خراسان، مهار اوضاع را از دست دادند و روزگار دراز جنگ و خونریزی و فقر و نفاق بر خراسان و ماورالنهر سایه انداخت و در نیمه دوم قرن چهارم غزنویان جانشین سامانیان گردید. نقش محمود غزنوی در حوادث این دوره بسیار مهم است؛ او که فردی شجاع و باسیاست، ولی سخت‌گیر و زران‌دود بود» (گردیزی، ۱۳۶۳، ۴۸). «حکومت خود را با اداره امور خراسان و نیشابور آغاز کرد و با مرگ پدر روی به غزنین نهاد و آنجا را به تصرف خود در آورد و پس از آن بر قهستان هم تسلط یافت. در دربار محمود رقابت دائم بین فرقه‌ها جریان داشت و خود او در این منازعات هر زمان به سوی میل می‌کرد. گاه کرامیان و گاه اشاعره یک زمان حنفی‌ها و دیگر زمان، شافعیان و در نیشابور نیز بعضی از صوفیان توجه او را به خود جلب می‌کردند، اما رفتار باطنیان هرگز به مذاق او خوش نمی‌آمد» (خوشحال‌دستجردی و نظریانی، ۱۳۸۶، ۵۰). او به تعبیر بیهقی «انگشت در همه جهان در کرده بود قرمطی می‌جست» (بیهقی، ۱۳۵۰، ۱۸۳). تشکیل دولت سلجوقی که با جنگ‌های شدید همراه بود، در کنار شدت عمل و ستمگری حاکمان، قحطی، طاعون، فقر و بی‌خبری مردم را نیز به ارمغان آورد. «امرا و وزرای سلجوقی جز نظام الملک- وزیر آلب ارسلان و ملک‌شاه- غالباً افرادی فاسد و فاقد فرهنگ ولی جسور بودند» (ریپکا، ۱۳۶۴، ۳۳). «سفایکی، بی‌رحمی، شراب‌خواری و خوشگذرانی صفات عام آنان به شمار می‌آمد. حاکمیت سلجوقیان موجب از میان رفتن بسیاری از خاندان‌های قدیم ایرانی شد و تعصب دینی را به شدت تقویت کرد. دست‌به‌دست شدن حکومت، تعادل موجود در جامعه را به هم ریخته بود و روحیه ملی و آداب و رسوم و حماسه‌های ایرانی که در دوره سامانیان تقویت شده بود با توجه به غیرایرانی بودن سلجوقیان و بی‌توجهی آنان به این امور، به شدت تضعیف شده بود، اما تصوف که در دوره فترت به سر می‌برد، با شروع قرن پنجم و در کنار حوادث گوناگون، بار دیگر جنبش خود را از سر گرفت. این حرکت دوباره در ناحیه خراسان به‌ویژه در نیشابور به دلیل رفتارهای سنجیده عارف

برجسته‌ای چون ابوسعید ابوالخیر، محسوس‌تر و جذاب‌تر بود و عرفان به پشتوانه اعمال و رفتار او و بعضی دیگر توانست در بین توده مردم و نیز صاحبان دانش و اهل سیاست جایگاه مهمی برای خود بیابد، ابوسعید از هیچ‌گونه حمایتی در نیشابور برخوردار نبود در این محیط بی‌رحم با تساهل و گذشت و افکار و اندیشه‌های والای انسانی با همه مردم از هر فرقه و مذهبی در حفظ آرامش جامعه و رفع بسیاری از مصائب مردم نقش مؤثری ایفا نمود» (خوشحال دستجردی و نظریانی، ۱۳۸۶، ۵۱). «ابوسعید ابوالخیر در ابتدا اهل ریاضت و مجاهدت سخت و طاقت‌فرسا بود و سال‌های زیادی را به خواندن مداوم قرآن، روزه سکوت و تحمل بی‌خوابی و تشنگی و گرسنگی سپری کرد» (نفیسی، ۱۳۴۵، ۲۲۶). اما پس از گذشت حدود هفت سال از این حالت بیرون آمد و شیوه دیگری در پیش گرفت که شباهت زیادی به زندگی اشراف داشت و دیگر از آن شیوه نخستین خبری نبود. «شیوه اخیر ابوسعید آنگاه که با ویژگی‌هایی از قبیل توجه بیش از حد به سماع، شعرخوانی در مسجد و منبر و رخصت و تساهل و از همه مهم‌تر با افزایش روزافزون تعداد مردمی که از ریاکاری عالمان و ستمکاران و حاکمان به تنگ آمده بودند و محضر او را پناهگاه امنی برای خود یافته بودند و بی‌امان به دیدارش می‌شتافتند، همراه شد» (زرین کوب، ۱۳۷۹، ۸۲). مخالفت با او شدت گرفت؛ ابتدا کرامیان و حنفیان و آنگاه فقها و عالمانی که بر مقدرات نیشابور حاکم بودند. اما ابوسعید با تحمل و شکیبایی منحصر به فرد خود بیشتر آنان را از پیش‌رو برداشت و بسیاری از مخالفان خود را به موافقان بدل کرد. «مضمون برخی از سخنان ابوسعید سبب گردیده تا او را ملامتی بدانند» (مرتضوی، ۱۳۷۰، ۷۴). ابوسعید مانند بسیاری از صوفیان دیگر این روزگار، پیرو مذهب شافعی بود و از نظر کلامی به اشعری‌ها گرایش داشت. «مذهب شافعی در این دوره پررونق‌تر از مذاهب دیگر بود و پیروان آن نسبت به خاندان رسول‌الله احترام بیشتری قائل بود» (سبکی، ۱۳۸۳، ج ۱۰، ۴). ابوسعید به شهادت رفتار و گفتار خود عارض اجتماعی است. انزوا و گوشه‌نشینی در بینش عرفانی او جایی ندارد رفتار و گفتار او نشان می‌دهد که توجه و آشنایی کامل نسبت به حوادث سیاسی و تحولات اجتماعی عصر خود داشت و با آگاهی تمام و اشراف کامل بر ضعف‌ها و انحراف‌های اجتماعی عصر خود داشت و با آگاهی کامل نسبت به حوادث سیاسی و اشراف کامل

بر ضعف‌ها و انحراف‌های جامعه به مقابله و اصلاح پرداخت. می‌توان گفت قول و ضعف ابوسعید حاصل شناخت و درک عالمانه و عارفانه او از انسان و اجتماع بود. اصلاح‌گری و مقابله با ناهنجاری‌ها، هدف همه رفتارها و منش فکری ابوسعید بود برای این منظور از زبان توده مردم و متناسب با ظرفیت آنان استفاده می‌نمود، او از این نظر راهی متفاوت با صوفیان دیگر طی کرد و «به جای پوشانیدن اندیشه‌های خود در لفاظیه‌های خاص، نوع بیانش را در سطح فهم عوام پایین آورد» (نویا، ۱۳۷۳: ۱۶) کاری که خلاف رویه دیگران بود. با علم به ویژگی متفاوت و منحصر به فرد رفتار ابوسعید در بسیاری از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و عملکرد مثبت و مؤثر او در مواجهه با اتفاقات گوناگون به این باور می‌توان رسید که مجموع رفتارهای ابوسعید واکنش مناسبی است در برابر فشارهای سنگین سیاسی و اجتماعی بر افراد جامعه که معیشت، دین و اخلاق اجتماعی آنان را هدف قرار داده بود. او آغازگر تساهل و تسامحی انتقادی و اجتماعی است.

### گرایش ابوسعید؛ تساهل و تسامح

#### تأثیر تساهل و تسامح ابوسعید بر زبان‌گفتاری و رفتاری وی

«زبان ابوسعید زبان گفت‌وگوی روزانه مردم است و در عین حال به زبان جوانمردان نزدیک است و این یکی از دلایل جاذبه و گیرایی مجالس اوست که وی از ساختار زبانی عامه مردم بهره برده و از امثال رایج در میان آنان استفاده کرده است ولی گاهی با کنایه و غیرمستقیم مقصود خود را بیان می‌کرد و نکته‌های عرفانی را با قصه درمی‌آمیزد. او به شیوه دیگر عرفا از پدیده‌های منفی و حوادث ناگوار بهره‌گیری مثبت می‌کند و با ایجازهای معنادار و به اقتضای حال مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد. عرفان در نظر او رابطه‌ای است قلبی که بنده با خدا برقرار می‌کند و این رابطه زمانی تحقق می‌یابد که در قلب بنده چیزی جز اخلاص و صدق نباشد وی تصوف را عین اسلام و آن را مستلزم قربانی کردن نفس می‌داند. از نظر او نفس خاستگاه منی است که البته درخت لعنت است و میان خالق و خلق حجابی جز آن نیست. ابوسعید دوزخ را در جایی می‌داند که تو و من و ما در آن باشد. در روان‌شناسی

رفتار ابوسعید به نقطه‌ای می‌رسیم که او همه مشکلات خود و مریدان خود را با مسئله اخلاص حل می‌کرده است. او معتقد است همه رنج‌های انسان از خودخواهی است و طاغوت هرکس را نفس او می‌داند. وی نظریه اخلاص را تا سر حد کمال عملی کرده به طوری که در سراسر عمر خود حتی یک بار کلمه «من» را به کار نبرده و در مکالمات روزمره از خود به «ایشان» تعبیر می‌کرده است. ابوسعید معتقد است همه مشکلات فردی و اجتماعی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که مردم می‌کوشند خود را جز آنچه هستند، نشان دهند. او ریا را عامل نابودکننده اصالت و جوامع می‌داند. لذا ابوسعید از رهگذر همین چشم‌انداز ریا و اخلاص است که مسئله آزادی و بندگی را تحلیل می‌کند و کمال آزادی را در کمال اخلاص می‌داند» (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ۸۶-۸۹).

جهان‌بینی عرفانی و اخلاق صوفیانه او از سوی عشق به همه جهان و خداوند و آرامش و وارستگی و ترک خودپرستی و تسلیم و رضا و ناامیدی از غیرخدا را دارد و از سوی دیگری آزاری و مدارا و تساهل در رفتار با خلق خدا را با بردباری و مدارا. ابوسعید همگان را به خود جذب می‌کرد و گمراهان را دستگیری می‌کرد. ابوسعید گاه با دلجویی از مخالفان خود و نیکی کردن به کسانی که او را ناسزا می‌گفتند، موجب گسترده شدن فضای دوستی و ملامت و صلح می‌شد. روزی در بازار نیشابور، قصابی به بوسعید و یارانش دشنام زشت داده بود، او را به حضور خواندند؛ «آن پیرمرد بترسید و ترسان و لرزان می‌آمد... گفت -شیخ- او را به گرمابه فرست... دو صوفی را فرستاد تا آن پیر را خدمت‌ها کردند... شیخ حسن را گفت آن (پیراهن و ازار پای را) در آن پیر پوش و صد درم به وی ده و گو همان که می‌گفتی می‌گوی چون سیم برسد (تمام شود) بیا و دیگر بر» (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ۱۱۷). این مرتبه از تحمل، مدارا و گذشت در رفتار ابوسعید امری شگفت‌آور است.

### مصادیق تساهل در اندیشه ابوسعید و واکاوی آن

«ابوسعید را باید از حیث انجام تسامح و تساهل در رفتار و کردارش، انسان دوست‌ترین صوفی تاریخ عرفان و تصوف دانست؛ چنانچه این انسان دوستی، مدارا و توجه به کرامت انسان را در جای‌جای گفتار و کردارش

می‌توان مشاهده کرد. توجه مادر ابوسعید به رشد معنوی وی و اصرار در شرکت دادن ابوسعید در مراسم اهل تصوف و تأکید پدر ابوسعید به حضور او در مراسم نماز آدینه و محافل درویشان و آموزش قرآن در رشد فکری و شخصیت عرفانی او مؤثر بود» (صفرخانی، ۱۳۸۷، ۱۶۸). «محیط خانوادگی مساعد، مشوق استعداد و قریحه فطری او گردیده و جامعیت و تنوع معلومات و احاطه بر مباحث گوناگون علمی و فرهنگی زمان، بر شم سیاسی و اجتماعی او افزوده و حس احترام و اعتماد صاحب‌نظران را در همه قرون و اعصار به وی معطوف ساخته است» (دامادی، ۱۳۶۷، ۷۳). «استادان ابوسعید در مکتب، بی‌شک بر نوع رفتار وی با انسان‌ها و اندیشه مدارای وی تأثیرگذار بوده‌اند، در تکوین منش و شخصیت شادی‌طلب و پرشور ابوسعید بی‌شک اولین مری دوره کودکی‌اش، معین ابوالقاسم بشر یاسین (متوفی ۴۱۰ ه.ق) بی‌تأثیر نبوده که به ابوسعید آموخته بود» (محمدیان و همکاران، ۱۳۹۵، ۲۵۷): «مرد باید که جگرخواره و خندان بود/ نه همانا که چنین مرد فراوان بودا» (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ۲۰۳).

یا مثلاً ابوالقاسم بشر یاسین می‌گوید: «این کلمات را یادگیر و پیوسته گوی: سبحانک و بحمدک علی حلمک بعد علمک سبحانک و بحمدک علی عفوک بعد قدرتک». ابوسعید می‌گوید: «ما این کلمات را یاد گرفتیم و پیوسته می‌گفتیم» (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ۱۸). یا استاد قرآن شیخ این جملات را به شیخ می‌گوید که در یاد داشته باشد: «لان ترد همتک علی‌الله طرفه عین خیر لک مما طلعت علیه‌الشمس» (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ۱۹). با توجه به اینها معلوم می‌شود که ابوسعید از همان کودکی مبانی و نظراتی را آموزش می‌بیند که مبتنی بر صبر، بزرگواری، عفو، بخشش و مداراست.

ابوسعید جهان وجود و عالم انسانی را به دیده احترام می‌نگریسته است و مجاهدت خود را به‌خصوص «در دوره اول زندگی خود، بیشتر به مبارزه با دشمن درون یعنی دیو پلید نفس، مصروفی داشت» (دامادی، ۱۳۶۷، ۳۱). ابوسعید را «باید از نمونه‌های بارز برونگرایی دانست، زیرا قسمت اعظم خصائص برونگری در او دیده می‌شود. اهل گوشه‌نشینی و مردم‌گریزی و سر به حبیب مراقبه فروردن نیست، بلکه با هر طایفه و قشری درمی‌آمیخت»

(محمدیان و همکاران، ۱۳۹۵، ۲۵۸). و «با همه حتی پیروان ادیان دیگر و نیز بدکاران، مهرورزانه و از روی مدارا اغماض رفتار می‌کرد» (خوانساری، ۱۳۷۸، ۱۲). البته از شگفتی‌های شخصیتی ابوسعید آن است که طبق اسرارالتوحید و اقوال عارفان عصرش در ابتدای جوانی و دوران ریاضت کاملاً درون‌گرا بود، سپس تغییر شگفتی در زندگی او رخ داد و نمونه کامل برون‌گرایی شد که این خود بسیار استثنائی است. رفتار محبت‌آمیز، توأم با خردمندی و بلندنظری ابوسعید با اقشار مختلف مردم جامعه روزگار خود، نمونه کاملی از رفتار انسان‌دوستانه‌ای است که با حسن استقبال کم‌نظیر عامه مردم مواجه شد. «تصوف تنها در مواردی معدود رنگ حقیقی تصوف بی‌رنگ را یافته که در میان بایزید و حلاج و ابوسعید نمایان است» (دامادی، ۱۳۶۷، ۴۴).

«از ویژگی‌های بارز شخصیت ابوسعید که حاصل تسامح و تساهل در افکار اوست، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ترک خودبینی و برگزیدن فروتنی، صداقت و اخلاص، انتقاد از خویش، شادی درونی، دریادلی و تحمل دیگران، ترک عیب‌جویی از دیگران، در اجتماع و در میان مردم بودن و از یاد خدا غافل‌نشدن، آرامش درونی. ابوسعید در زندگی عادی و روزمره خود با کسانی که با او از در مخالفت درآمده و نفرینش کرده‌اند، از در دوستی درآمده و دعایشان کرده است و حتی وقتی مریدان و اطرافیانش خواسته‌اند آن مخالف را ادب کنند. ابوسعید خود مانع شده و از مخالفش حمایت کرده است. نمونه این، رفتار آن شخص رافضی و بوالحسن توفی است که شیخ را نفرین می‌کند» (محمدیان و همکاران، ۱۳۹۵، ۲۵۸). یا آن قصابی که به ابوسعید و مریدانش دشنام داده بود و ابوسعید صد درم به وی می‌بخشد و می‌گوید: «همان که می‌گفتی بگوی» (محمد بن‌منور، ۱۳۷۶، ۱۱۷).

«ابوسعید به خاطر دوستداری مردم، بزرگان عرصه قدرت و سیاست را به ادای حقوق خلق نصیحت و وصیت می‌کند همان‌طور که بومنصور ورقانی وزیر طغرل را به ادای حقوق خلق نصیحت می‌کند. ابوسعید را بحق از بنیان‌گذاران مکتب شادی و سرخوشی و مدارا در تصوف شمرده‌اند؛ زیرا او برخلاف دیگر مشایخ تصوف، هیچ‌گاه نگفت در ازای شادی اخروی باید در



این دنیا محزون و اندوهناک بود» (محمدیان و همکاران، ۱۳۹۵، ۲۶۰).  
 «در بین احوال و سخنان وی آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند، شاد خواری و سبک روحی است» (زرین کوب، ۱۳۷۹، ۱۵۸).

«حیطه انسان‌دوستی و مدارای ابوسعید مبحثی فراتر از انسان به معنای خاص کلمه است؛ یعنی انسان‌دوستی او تساهل و تسامحش کل جهان هستی و مخلوقات را دربر می‌گیرد اندیشه او فراتر از اصول مربوط به دین و آیین و مسلکی خاص است. اندیشه او اندیشه جهانی است که می‌توان آن را با مباحث جدید حقوق بشری قرن بیست و یکمی مقایسه کرد و حتی می‌توان گفت اندیشه انسان‌دوستانه او گسترده‌تر و متعالی‌تر از افکار بشر دوستانه‌ای است که این روزها جهان مدعی آن است» (محمدیان و همکاران، ۱۳۹۵، ۲۶۲).

**هدایت مخالفان با ترجیح گفتار بر سکوت جهت مدارا در اندیشه ابوسعید**  
 «ابوسعید برخلاف خاموشی‌گزیدن که از مستحسنان صوفیه شمرده می‌شد» (نجم‌رازی، ۱۳۶۴، ۲۸۱). «برای پاسخ‌گویی به نکوهش و تنفر و سرکشی عوام و ظاهرپرستان و مغروران به ایمان و اعتقاد خویش، پیش‌قدم است. او در ساختارشکنی فکری خود، برای مبارزه با باورهای متضاد، مخالف و گاه متناقض دشمنان و مخالفان خویش و تشویق مریدان یا دیگر کسان در شیوه مستقیم معمولاً شخص یا جماعتی خاص را مخاطب قرار می‌دهد و با سخنان پرمحتوا و موجز خویش معمولاً شخص یا جماعتی خاص را اصلاح می‌کند؛ چراکه مخالفان و منکران شیخ پیوسته سعی می‌کردند با نکته‌سنجی و ایرادگیری از ظاهر کلام ابوسعید او را در تنگنا گذارند و چهره او را نزد مردم مخدوش کنند، اما ابوسعید با فراست و زیرکی در برابر سخنان مغرضانه آنها سکوت نمی‌کند، بلکه با سنجیده‌گویی حقانیت کلام خود را اثبات می‌کند، گویی کلام برای ابوسعید تازیانه نقد است» (اشرفی و فرخزاد، ۱۳۹۸، ۲۵).

## بی‌اعتنایی در محل اعتنا

«بی‌اعتنایی یا دست‌کم گرفتن حقیقت، نوعی اعتراض شیخ ابوسعید است به فضای حاکم بر عصر و جامعه خود؛ او به واقعیت پیرامون خود گاه بی‌اعتناست یا درست‌تر بگوییم، وانمود می‌کند که بی‌اعتناست درحالی که این بی‌اعتنایی او در حقیقت از یک اعتنای جدی نشئت می‌گیرد که به گونه‌ای واژگونه و وارونه نمایان شده است؛ یعنی به گونه‌ای گفتن یا انجام‌دادن چیزی یا کاری در معنای مخالف و وارونه معنایی در رفتار. یکی از بهترین نمونه‌های آن را در این حکایت منقول از ابوسعید می‌توان مشاهده کرد» (اشرفی و فرخزاد، ۱۳۹۸، ۲۶): «چنان‌که نقل است که رئیس بچه‌ای را در مجلس او گردش افتاد و در این حدیث دامنش بگرفت؛ مبالغی زر و سیم و اسباب که داشت همه در راه شیخ نهاد تا شیخ هم در آن روز جمله بر درویشان نفقه کرد که هرگز شیخ هیچ نهاده‌ای از برای فردا را و روزه بر دوام و ذکر بر دوام و نماز شب بر دوام فرمودش و سالی خدمت میرز و کلوخ راست کردن و یک سال دیگر خدمت درویشان کردن و حمام تافتن و یک سال دریوزه فرمود و مردمان به رغبتی تمام زنبیل او پر می‌کردند که معتقد فیه بود تا یک سال برآمد. بعد از آن بر چشم مردمان خوار شد، هیچ بدو نمی‌دادند و شیخ یک سال بود تا اصحاب را گفته بود تا بدوالتفات نمی‌کردند و او همه روز از ایشان می‌رنجید... بعد از آن شیخ او را رنجانیدن گرفت و بر سر جمع سرد گفت و زجر کرد و براند...» (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ۲۵۱)؛ چنان‌که دیده می‌شود حکایت با بی‌اعتنایی ابوسعید به آن فرد و گماشتن او به کارهای سخیف آغاز می‌شود، هرچه حکایت به پیش می‌رود، میزان بی‌اعتنایی ابوسعید روی در تضاد دارد؛ بعد از آن به اصحاب می‌گوید به او التفات نکنند بعد به مطبخ دستور می‌دهد که به او غذا ندهند، سپس خود ابوسعید با او اعتنا می‌کند و بی‌اعتنایی را به اوج می‌رساند، پس از آن مرید از همه می‌برد و روی به درگاه خدا می‌آورد. ابوسعید با این رفتار، هدف تربیتی در پیش دارد. درک این حقیقت که بی‌اعتنایی و ناسزاگویی و محروم کردن دیگران از التفات و خوراک در ظاهر برای مرید سخت و گران است، اما در پس این بی‌اعتنایی، اعتنایی در معنای وارونه نهفته است.

## ترجیح گفتار بر سکوت جهت مدارا

بی‌شک عوامل متعددی همچون ظرفیت و استعداد پیر در درک اسرار الهی و نوع نگرش و روش بیان افکار و شیوه تربیتی در عرفان اسلامی مؤثر بوده است. مهم‌ترین عاملی که ابوسعید را به سخن وامی‌دارد، هدایت مخاطبان‌اش از طریق تعلیم و تنبیه به منظور تغییر دیدگاه و نگرش ایشان است. ابوسعید در موارد متعدد ابتدا با خبردادن از مافی‌الضمیر مخاطب یا به‌کارگیری شگردهای گوناگون برانگیزاننده احساسات او را به‌سختی متأثر و منفعل می‌کند و زمینه را برای به‌گفتار درآوردن و سخن‌گفتن جهت تلقین آموزه‌های خود فراهم می‌آورد. مناظره‌ها و سؤال‌وجواب‌های شیخ با منکران و مخالفان از این دست است. روزی شیخ با خواجه بومحمد جوینی به اتفاق در گرمابه بودند: «شیخ ما گفت: خواجه! آسایش و راحت گرما از چیست؟ خواجه گفت مردم کوفته و خسته باشند، آبی گرم بر خویشتن ریزد بیاساید. شیخ ما گفت: بهتر از این باید...». سؤال‌های ابوسعید ادامه دارد تا آنکه خواجه گفت: «من بیش از این نمی‌دانم. شیخ را چه می‌نماید که دو مخالف جمع شدند، چندین راحت باز می‌دهد» (محمد بن منور، ۱۳۷۶، ۲۱۹).

ابوسعید برخلاف خاموش‌گزیدن که از مستحسنان صوفیه شمرده می‌شد (نجم‌رازی، ۱۳۸۲، ۲۸۱) «برای پاسخ‌گویی به نکوهش و تنفر و سرکشی عوام و ظاهرپرستان و مغروران به ایمان و اعتقاد خویش پیش‌قدم است. او در ساختارشکنی فکری خود برای مبارزه با باورهای متضاد، مخالف و گاه متناقض دشمنان و مخالفان خویش و تشویق مریدان یا دیگر کسان در شیوه مستقیم معمولاً شخص یا جماعتی خاص را مخاطب قرار می‌دهد و با سخنان پرمحتوا و موجز خویش معمولاً شخص یا جماعتی خاص را اصلاح می‌کند؛ چراکه مخالفان و منکران شیخ پیوسته سعی می‌کردند با نکته‌سنجی و ایرادگیری از ظاهر کلام ابوسعید او را در تنگنا گذارند و چهره او را نزد مردم مخدوش کنند، اما ابوسعید با فراست و زیرکی در برابر سخنان مغرضانه آنها سکوت نمی‌کند، بلکه با سنجیده‌گویی حقانیت کلام خود را اثبات می‌کند؛ گویی کلام برای ابوسعید تازیانه نقد است» (اشرفی و فرخزاد، ۱۳۹۸، ۲۷).

## نتیجه‌گیری

در سده چهارم تصوف به مرحله تازه‌ای وارد شد و حلقه‌های خصوصی و ویژه انس در محضر مشایخ یا پیران زمان رونق گرفته بود و چنین بود که بسیاری از مریدان و شاگردان به دنبال کسب فیض از محضر مرشدانی بودند که هر کدام‌شان مراحل گوناگون عارفانه را طی کرده بودند. یکی از مهم‌ترین این شیوخ، ابوسعید ابوالخیر بود. او یکی از بزرگ‌ترین صوفیانی است که بر افکار صوفیان پس از خودش تأثیرات زیادی گذاشت و موجب تکامل اندیشه آنان شد. باید دانست که تصوف او، تصوفی مثبت است، او انسانی واقع‌گرا و خوش‌بین بود و بر این اساس تصوف او نیز چنین رنگ و لعابی به خود گرفت. او بی‌آنکه از جامعه بگریزد، با مردمان می‌زیست و با همه اصناف مردم ارتباط داشت. او از جمله عرفایی بود که در عین امتزاج با مردم، دمی از یاد خدا غافل نبود. ابوسعید با همگان، از پیروان دیگر ادیان و حتی بدکاران و نابکاران، با مهر و مدارا و شفقت رفتار می‌کرد و سخن می‌گفت. به اعتقاد ابوسعید زندگی اگر از فعالیت مثبت و شادمانی در نتیجه خدمت به عالم انسانی خالی باشد، با مرگ تفاوتی ندارد. یکی از ویژگی‌های مهم اندیشه ابوسعید رواداری و تسامح و تساهل او است و وی را از دیگر صوفیان متعصب و متمایز و ممتاز کرده است. او با چنین رفتاری، افتخار مسلمان‌کردن و هدایت بسیاری را پیدا کرد. اندیشه ابوسعید بسیار ژرف‌تر از آن است که مانند معاصرانش، گرفتار ظواهر مناسک و فرامین دینی صرف باشد، بلکه بیشتر به عمق و باطن آنها توجه دارد. ابوسعید شیوه تربیتی و اصلاح‌گونه و آمیخته به مدارا را آگاهانه و با شناخت کامل از جریان‌ها و ظرفیت‌های مردم روزگار خود برگزیده است.

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی.
۲. اشرفی، ثمره و ملک محمد فرخزاد (۱۳۹۹)، نعل وارونه در گفتار و رفتار شیخ ابوسعید ابوالخیر، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال پانزدهم، شماره ۵۴.

۳. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۵۰)، تاریخ بیهقی، به تصحیح جعفر یاحقی، تهران، سخن.
۴. حنایی کاشانی، محمدسعید (۱۳۷۶)، تساهل و مدارا، نامه فرهنگ، شماره ۲۸.
۵. خوانساری، جواد (۱۳۷۸)، سیری در عرفان و تصوف، تهران، بی‌نا.
۶. خوشحال دستجردی، طاهره و عبدالناصر نظریانی (۱۳۸۶)، اثرگذاری تحولات سیاسی و اجتماعی قرن پنجم بر رفتار و گفتار ابوسعید ابوالخیر، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۸.
۷. دامادی، محمد (۱۳۶۷)، ابوسعیدنامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۸. ریپکا، یان (۱۳۶۴)، ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره.
۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۹)، جست‌وجو در تصوف ایران، تهران، امیرکبیر.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰)، ارزش میراث صوفیه، تهران، امیرکبیر.
۱۱. ژاندرون، ژولی سارا (۱۳۸۷)، تساهل در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، تهران، نشر نی.
۱۲. سبکی، عبدالوهاب (۱۳۸۳ ه.ق)، طبقات الشافعیه الکبری، مطبعه، الحلبی.
۱۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۶)، نخستین تجربه شعر عرفانی در زبان فارسی، در: درخت معرفت (جشن‌نامه دکتر زرین کوب)، به کوشش علی اصغر محمدخانی، تهران.
۱۴. صفرخانی، حسین (۱۳۸۷)، خاستگاه اجتماعی ابوسعید، در: مجموعه مقالات سمینار ابوسعید ابوالخیر، تهران، الهدی.
۱۵. عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۹)، تذکرة الاولیا، تصحیح محمد استعلامی، تهران، زوار.
۱۶. فتوحی، محمود، (۱۳۷۹)، نقد خیال، تهران، روزگار.

۱۷. فرزانه‌فر، حسین (۱۳۸۳)، تساهل و مدارا در قرآن، فصلنامه اندیشه نوین دینی، سال هفتم، شماره ۲۵.
۱۸. کرنستن موریس (۱۳۷۶)، تسامح و تساهل، ترجمه محمدسعید حنایی‌کاشانی، نامه فرهنگ، سال ۷، شماره ۴.
۱۹. گردیزی، عبدالحسین (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی (زین‌الخبار)، به اهتمام، تصحیح و مقابله: عبدالحسین حبیبی، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی.
۲۰. محمدبن‌منور (۱۳۷۶)، اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی، انتشارات آگاه، تهران.
۲۱. محمدیان، عباس و همکاران (۱۳۹۵)، واکاوی عناصر انسان دوستی در اندیشه ابوسعید ابوالخیر، ادب و زبان، دوره ۱۹، شماره ۳۹.
۲۲. مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰)، تحقیقی درباره دوره ایلخانان ایران، تهران، کتابفروشی، تهران.
۲۳. مظاهری، عبدالرضا (۱۳۹۴)، نقد و بررسی نقش صلح طلبی در متون عرفانی، عرفان اسلامی، سال ۱۲، شماره ۴۶.
۲۴. مینوی، مجتبی (۱۳۷۷)، آزادگی و تسامح، قم، نشر خرم.
۲۵. نجم‌رازی (۱۳۶۴)، مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، به اهتمام دکتر محمدامین ریاین، تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. نسفی، عزیزالدین (۱۳۸۴)، الانسان الکامل، پیشگفتار: هانری کربن، ترجمه: سیدضیاء‌الدین دهشیری، تهران، طهوری.
۲۷. نفیسی، سعید (۱۳۴۵)، سخنان منظوم شیخ ابوسعید، تهران، امیرکبیر.
۲۸. نیکزاد، عباس (۱۳۸۵)، تسامح و تساهل در آموزه‌های پیامبر اعظم صلی‌الله و علیه و آله، اندیشه تقریب، شماره ۹.
۲۹. نیکویخت، ناصر (۱۳۸۳)، عرفان اسلامی مکتب تسامح و تساهل، نشریه ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۱۶.